



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱ مهر ۱۳۹۱

مصادف با: ۵ ذی القعدة ۱۴۳۳

جلسه: ۲

موضوع کلی: موضوع علم اصول

موضوع جزئی: بررسی نظر مشهور

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم در مورد موضوع علم اصول چهار نظریه اصلی وجود دارد، مشهور قائلند موضوع علم اصول ادله اربعه با وصف دلیلیت است. یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل مع وصف الدلیلیه. صاحب فصول معتقد است موضوع علم اصول عبارت است از ذوات الادلة الاربعه. مرحوم آخوند موضوع علم اصول را یک کلی منطبق بر موضوعات مسائل مختلف اصول می داند یعنی قدر مشترک بین موضوعات مسائل علم اصول که برای ما مجهول است. عرض کردیم محقق اصفهانی و محقق نائینی این قدر مشترک را مجهول نمی دانند، محقق اصفهانی معتقد است آن قدر مشترک و جهت جامع عبارت است از حجت بر حکم شرعی لکن محقق نائینی آن قدر جامع و جهت مشترک را وقوع در طریق استنباط حکم شرعی می داند. نظریه چهارم هم این بود که موضوع علم اصول الحجة فی الفقه است که مرحوم آیه الله بروجردی و امام (ره) قائل به این نظریه هستند البته با اختلافی که بین این دو بزرگوار است.

حال باید این انظار را یک به یک مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم حق در مسئله کدام است.

بررسی نظر مشهور:

عرض کردیم که مشهور موضوع علم اصول را ادله اربعه با وصف دلیلیت می دانند یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل هر کدام مع کونه دلیلاً و حجةً موضوع علم اصول هستند. این نظر مبتلا به دو اشکال است:

اشکال اول:

مشهور معتقدند که هر علمی محتاج موضوع واحد است یعنی علاوه بر اینکه علوم نیازمند موضوع می باشند باید این موضوع واحد باشد. البته این مباحثی است که ما وارد آن نشدیم. حال با توجه به این مطلب اشکال این است که چگونه مشهور موضوع علم اصول را ادله اربعه می دانند، ادله اربعه یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل که هر کدام یک عنوان مستقلی هستند و وحدت در این عناوین مستقلة وجود ندارد، اگر مشهور موضوع علم اصول را این چهار امر قرار داده اند معنایش این است که بین این چهار امر وحدتی لحاظ نشده است، درست است که با وصف دلیلیت موضوع قرار گرفته اند چون موضوع علم اصول از نظر مشهور ادله اربعه با وصف دلیلیت است ولی این با قول به وحدت موضوع در هر علمی سازگاری ندارد، اگر هم گفته شود که موضوع علم اصول قدر مشترک بین ادله اربعه است سؤال این است که چرا آن قدر مشترک به عنوان موضوع ذکر

نشده و به جای اینکه ادله اربعه موضوع قرار بگیرد چرا آن قدر مشترک موضوع قرار نگرفته است پس از اینکه ادله اربعه به عنوان موضوع قرار داده شده معلوم می‌شود آن جهت جامع و قدر مشترک مورد نظر مشهور نبوده است لذا خلاصه اشکال اول به مشهور این است که قرار دادن ادله اربعه با وصف دلالت به عنوان موضوع علم اصول با نظر مشهور مبنی بر لزوم وحدت موضوع در هر علمی سازگاری ندارد.

اشکال دوم:

اشکال مهم‌تر اشکالی است که صاحب فصول به مشهور ایراد کرده است. صاحب فصول به مشهور و خصوصاً میرزای قمی که همان نظر مشهور را دارد اشکال کرده که اگر موضوع علم اصول ادله اربعه با وصف دلالت باشد بعضی از مباحث از دایره مسائل علم اصول خارج خواهد شد. توضیح مطلب این است که به عنوان نمونه یکی از مباحث علم اصول بحث از حجیت ظواهر کتاب است، در علم اصول بحث می‌شود که آیا ظاهر کتاب حجت است یا خیر؟ اگر گفته شود ظاهر کتاب به وصف گونه دلیلاً و حجتاً موضوع علم اصول است در این صورت بحث از اینکه ظاهر کتاب حجیت دارد یا خیر از مسائل علم اصول نخواهد بود چون فرض این است که موضوع علم اصول کتاب مع وصف گونه دلیلاً و حجتاً است یعنی شما حجیت را برای کتاب فرض گرفته‌اید به این معنی که اگر ظاهر کتاب حجت نباشد نمی‌تواند موضوع علم اصول باشد و وصف حجیت و دلالت در کتاب که موضوع علم اصول است لحاظ شده یعنی کتاب به وصف حجیت بودن موضوع علم اصول است حال چگونه می‌خواهید در علم اصول بحث کنید که آیا ظاهر کتاب حجت است یا خیر؟ نمونه‌های دیگری هم وجود دارد مثلاً در علم اصول از حجیت اجماع بحث می‌شود که اجماع حجت است یا خیر، حال اگر موضوع علم اصول اجماع به وصف گونه حجتاً و دلیلاً باشد بحث از حجیت اجماع از مسائل علم اصول نخواهد بود چون نمی‌توان بحث کرد که آیا اجماع بما هو دلیل و حجتاً حجت است یا خیر چون باید وصف حجیت و دلالت را از اجماع حذف کرد و یا این وصف کنار اجماع باشد. اگر وصف دلالت و حجیت نباشد این خلاف فرض است چون مفروض آن است که موضوع علم اصول اجماع مع وصف گونه دلیلاً و حجتاً است و اگر این وصف باقی باشد بحث از حجیت اجماع از دایره مسائل علم اصول خارج می‌شود و داخل در مبادی علم اصول می‌شود چون در این صورت بحث از وجود موضوع خواهد بود نه عوارض موضوع. این اشکالی است که صاحب فصول به مشهور دارند.^۱

این اشکال وارد است و قابل جواب نیست، خود صاحب فصول برای فرار از این اشکال راه حلی ارائه داده که به عنوان نظریه دوم مورد بررسی قرار خواهیم داد، مرحوم شیخ و آخوند هم درباره فرمایش صاحب فصول مطالبی دارند که انشاء الله در ادامه مورد رسیدگی قرار خواهیم داد اما اجمالاً نظر مشهور که موضوع علم اصول را ادله اربعه با وصف دلالت می‌دانند مخدوش است چون مبتلا به این دو اشکال است، پس نظر اول که نظر مشهور باشد مردود است.

بررسی نظر صاحب فصول:

۱. الفصول الغرویه، چاپ قدیم، ص ۱۲، سطر ۱۰.

به نظر صاحب فصول موضوع علم اصول ذوات الادلة الاربعة است یعنی خود کتاب، سنت، اجماع و عقل با قطع نظر از وصف حجیت و دلیلیت موضوع علم اصول است، ایشان به واسطه اشکالی که بر نظر مشهور دارند می‌فرمایند چاره‌ای نداریم جز اینکه موضوع علم اصول را خود ادله اربعه قرار دهیم چون اگر وصف دلیلیت و حجیت جزء الموضوع باشد لازمه‌اش آن است که بعضی از مباحث از دایره مسائل علم اصول خارج شوند و جزء مبادی علم اصول قرار بگیرند.

اشکال مرحوم آخوند به صاحب فصول:

به این نظریه اشکال شده که این اشکال را بزرگانی از جمله مرحوم آخوند مطرح کرده‌اند، اصل اشکال به صاحب فصول این است که ما نمی‌توانیم موضوع علم اصول را ذوات الادلة الاربعة قرار دهیم یعنی خود کتاب، سنت، اجماع و عقل با قطع نظر از وصف دلیلیت نمی‌تواند موضوع علم اصول قرار بگیرد چون یکی از ادله اربعه سنت است و دو اصطلاح برای سنت قابل تصویر است؛ تارةً منظور از سنت نفس قول و فعل و تقریر معصوم است که از آن تعبیر به سنت محکیه می‌شود یعنی آنچه که راوی از آن حکایت می‌کند مثلاً اگر زراره خبری نقل کند که امام(ع) فرمود: «صلوة الجمعة واجبة» اینجا قول امام(ع) سنت است و زراره از سنت حکایت می‌کند، پس سنت به حسب واقع عبارت از فعل و قول و تقریر معصوم(ع) است، اصطلاح دیگر برای سنت معنای عامی است که هم سنت محکیه و هم سنت حاکیه را در بر می‌گیرد یعنی علاوه بر اینکه به قول و فعل و تقریر امام(ع) اطلاق سنت می‌شود به خبر زراره هم اطلاق سنت می‌شود لکن این اطلاق به این اعتبار است که این خبر و روایت حاکی از قول و فعل و تقریر معصوم(ع) است. پس طبق این اصطلاح، هم به قول امام(ع) و هم به قول زراره سنت اطلاق می‌شود لکن یکی سنت محکیه و دیگری سنت حاکیه است. مرحوم آخوند می‌فرمایند:

اگر مراد از سنت که به عنوان یکی از ادله اربعه قرار داده شده سنت محکیه(قول، فعل و تقریر امام(ع)) باشد لازمه‌اش آن است که بحث از حجیت خبر واحد از مسائل علم اصول نباشد چون طبق فرض، سنت به معنای سنت محکیه یعنی خود فعل و قول و تقریر امام(ع) موضوع علم اصول قرار داده شده و این سنت یکی از ادله اربعه است نه خبر زراره که حکایت از قول امام(ع) می‌کند بر این اساس بحث از حجیت خبر واحد که در اصول مطرح شده ربطی به سنت که یکی از ادله اربعه است ندارد چون منظور از سنت خود قول و فعل و تقریر امام(ع) است پس بحث از خبر واحد بحث از عوارض ادله اربعه نیست لذا بحث از حجیت خبر واحد از دایره مسائل علم اصول خارج می‌شود، بعلاوه بحث تعادل و ترجیح هم از مسائل علم اصول خارج می‌شود چون در بحث تعادل و ترجیح بحث از تعارض خبرین است و بحث از این است که اگر دو خبر با هم متعارض شدند اگر یکی دارای مرجح بود به ذوالمرجح اخذ می‌شود و دیگری کنار گذاشته می‌شود یا اگر هر دو مساوی بودند و یکی بر دیگری ترجیح نداشت هر دو خبر از حجیت ساقط می‌شوند پس همه بحث‌های مربوط به بحث تعارض خبرین طبق این فرض از دایره مسائل علم اصول خارج می‌شود. بحث حجیت خبر واحد و بحث تعارض از مباحث مهم علم اصول است که اگر ما سنت محکیه را یکی از ادله اربعه بدانیم و بگوییم سنت محکیه در کنار سایر ادله موضوع علم اصول است نتیجه‌اش خروج مباحث مهمی از جمله حجیت خبر واحد و بحث تعارض از دایره مسائل علم اصول می‌باشد.

و اگر مراد از سنت اعم از سنت محکیه و حاکیه باشد و هر دو به عنوان سنت در کنار سایر ادله اربعه موضوع علم اصول باشند یعنی هم فعل، قول و تقریر امام(ع) و هم خبر زراره از ادله اربعه باشند در این صورت اشکال این است که برخی دیگر از مباحث از دایره مسائل علم اصول خارج می‌شوند مثلاً بحث مشتق، بحث از ظهور هیأت افعال و لاتفعل، بحث مقدمه واجب و بحث اجتماع امر و نهی از دایره مسائل علم اصول خارج می‌شوند چون بحث از اینکه آیا هیأت افعال ظهور در وجوب دارد یا نه و هم‌چنین بحث از اینکه لفظ مشتق در ما انقضی عنه التلبس حقیقت است یا مجاز بحث از عوارض ادله اربعه نیست و ربطی به ادله اربعه یعنی کتاب، اجماع، عقل و هم‌چنین سنت ندارد چه سنت محکیه باشد و چه حاکیه. درست است که طبق این فرض مشکله فرض قبلی حل می‌شود یعنی بحث از حجیت خبر واحد یا بحث تعارض در واقع بحث از عوارض سنت که یکی از ادله اربعه است می‌باشد لکن بحث مشتق، ظهور هیأت افعال و لاتفعل و امثال آن از دایره مسائل علم اصول خارج می‌شوند.

ان قلت: بحث از ظهور هیأت افعال در وجوب یا ظهور هیأت لاتفعل در حرمت و هم‌چنین بحث اجتماع امر و نهی و مقدمه واجب به نوعی قابل اتصال و پیوند با ادله اربعه است، اگر ما بحث می‌کنیم که افعال ظهور در وجوب دارد یا نه منظور صیغه‌های امری است که در کتاب وارد شده مثل صل و صم. هم‌چنین اگر از هیأت نهی بحث می‌کنیم که ظهور در حرمت دارد مراد آن دسته از نواهی است که در کتاب و سنت وارد شده است. پس این بحث‌ها هم به نوعی به ادله اربعه مربوط می‌شود.

قلت: مباحثی که در علم اصول در این رابطه مطرح شده عام و کلی است، مثلاً بحث مشتق و هیأت افعال و لاتفعل و امثال آن به طور عام مطرح شده، درست است که نتیجه این بحث‌ها در شرع استفاده می‌شود ولی اساس بحث به صورت عام است مثلاً یکی از مواردی که به آن تمسک می‌شود تبادر است که گفته می‌شود امر ظهور در وجوب دارد چون متبادر از صیغه امر وجوب است و مراد از تبادر، تبادر نزد عرف است و ربطی به شرع ندارد. پس بحث ما در این موارد عام و کلی است و ما از این جهت بحث نمی‌کنیم که امر و نهی وارد در شریعت ظهور در وجوب دارد بلکه بحث ما این است که مطلق امر ظهور در وجوب دارد. پس این مباحث ربطی به ادله اربعه ندارد.

بحث جلسه آینده: بحث بررسی اشکال مرحوم آخوند به نظر صاحب فصول خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»